

● تحلیل‌ها و گزارش‌ها

تعیین هویت جدید فرانسه^۱

مسئولان دو کشور نیز به این موضوع پی برده بودند). آلمان هنوز هم به طور کامل مفهوم «تعیین هویت جدید فرانسه» را درک نکرده، دلیل این امر نیز به ویژه آن است که تحول در روابط آلمان-فرانسه برپایه‌ی یک «فرهنگ توافقی» صورت می‌گیرد. یعنی صرف‌نظر از بروز هر رویدادی این رابطه‌ی ظاهری باید حفظ شود. وجود شرایط بحرانی در تاریخ روابط آلمان و فرانسه چیز تازه‌ی نیست، به عنوان مثال می‌توان به زمان وحدت دو آلمان، بحث‌های داغ ۱۹۵۷ و ۱۹۶۴ در مورد مسایل

با انتصاب اولین رییس بانک مرکزی اروپا در دوم می ۱۹۹۸ در بروکسل و در پی آن بروز اختلاف نظر آشکار میان آلمان و فرانسه و پرسش مطرح گردید؛ آیا ادامه‌ی حرکت درشکله‌ی دواسبی آلمان-فرانسه که همواره مورد ستایش قرار می‌گرفت، هنوز هم مناسب و مطلوب است و ارایه‌ی یک هویت جدید از سوی فرانسه به چه معناست؟ این دو پرسش ارتباط بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند. در ژوئن ۱۹۹۷ نشست سران در آمستردام نتایج متوسطی به همراه داشت و این وضع حاکی از ناتوانی در پیاده‌کردن اصلاحات سازمانی ضروری در اتحادیه‌ی اروپایی بود، به نظر می‌رسید که پاریس و بن بحران‌های متعددی را تجربه می‌کنند که ناشی از تصادم خواست‌های متفاوت دو طرف هستند (نه تنها مطبوعات و افکار عمومی بلکه برخی کارشناسان و

1. Gougeon, Jacques-Pierre, "Frankreichs neuer Selbstbehauptungswille", in: InternationalePolitik, Nr.9/1998.

پروفسور «ژاک-پیر گوگن»، همکار مؤسسه‌ی مطالعات اروپا وابسته به دانشگاه پاریس (پاریس VIII) و از ژوئن ۱۹۹۷ مشاور دولت فرانسه است. این نوشته نظر شخصی نویسنده را در بردارد.

هسته‌یی، تردید فرانسه در مقابل سیاست گسترش به شرق در دهه‌ی ۱۹۷۰ و یا حتی به نارضایتی ژنرال «شارل دوگل» از مقدمه‌یی در مورد توافق‌نامه‌ی آلمان و فرانسه در ۲۲ ژانویه‌ی ۱۹۶۳ اشاره کرد که در بوندستاگ آلمان قرائت گردید. یک سال پس از امضای این توافق‌نامه آنچه که مدت‌ها شاخص مناسبات آلمان-فرانسه بود و گاه تا امروز نیز هم چنان شاخص آن باقی مانده‌است،- هرچند به طور غیرمستقیم- مطرح شد.

«دوگل» در کنفرانس مطبوعاتی خود در ۲۳ ژوئیه‌ی ۱۹۶۴ به‌رغم تعدد فضاهای خالی در همکاری میان آلمان-فرانسه، وجود هرگونه تضاد اساسی میان دو کشور را رد کرد: «البته هیچ‌گونه تضادی میان بن و پاریس وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. اما در مواردی نظیر این مطلب که آیا چنین رابطه‌یی با توجه به مسأله‌ی دفاع آلمان و فرانسه به دلیل همبستگی دو کشور برقرار است یا به دلیل اصلاحات پیمان آنلانتیک که در همین مورد باید پیاده گردد؛ و یا آن که این رابطه به نحوه‌ی برخورد ما با شرق و به ویژه به ماهواره‌های مسکو مربوط می‌شود یا خیر...» و نیز این موضوع که آیا این رابطه بر به رسمیت شناختن چین و امکانات اقتصادی-سیاسی و دیپلماتیکی مبتنی است که برای اروپا

در رابطه با این ملت بزرگ فراهم می‌شود... یا آن که این رابطه بر پایه‌ی ایجاد بازار مشترک کشاورزی و یا براساس آینده‌ی جامعه‌ی اقتصادی اروپا قرار دارد، در این لحظه نمی‌توان گفت که آلمان و فرانسه در مورد اتخاذ یک سیاست مشترک به اتفاق نظر رسیده‌اند.^۱

دست کم گرفتن تفاوت‌های میان آلمان و فرانسه با گذشت زمان به یک عادت دیپلماتیک بدل گردید؛ از روابط بین دو کشور آداب و تشریفاتی به وجود آمد که تغییرپذیر نبود. چنان که «هلموت اشمیت» در خاطرات دهه‌ی ۱۹۷۰ خود به دقت تشریح کرده‌است، بنیاد این تحول را تقسیم نقش‌ها تشکیل می‌داد: «بن با توجه به حساسیت وجهه‌ی [فرانسه] به هیچ وجه حق نداشت به عنوان قدرت راهبردی اتحادیه‌ی اروپایی ظاهر شود و همواره ناگزیر بود حق تقدم را به پاریس بدهد. من چه در مقام وزیر دفاع یا وزیر امور مالی و چه در مقام صدراعظم همیشه مراقب بوده‌ام که به طور مشخص جایگاه نخست را هم به طور تشریفاتی و هم به لحاظ سیاسی در اختیار فرانسه قرار

۱. مقایسه کنید با برگزیده‌ها در:

Europa- Archiv, 16/1964, pp. D 403, here, p. D406.

فرانسه عمل می‌کند و همین امر حاکی از کارکرد علمی عصر حاضر است که در فرانسه دیر به منصفی ظهور رسید. «فرانکو شیر»^۲، سفیر فرانسه در بن و دبیرکل سابق وزارت خارجه، به مناسبت مصاحبه با «فرانسوا میتران» در مه ۱۹۹۷ در شهر پاریس وضع روحی میتران و اغلب دیپلمات‌های فرانسه را در زمان وحدت آلمان به این ترتیب شرح داده‌است: «در فرانسه، سنتی دیپلماتیک با سابقه‌ی ۳۰۰ ساله پشت سرماست. احساس راحتی ما با چند آلمان بیش از یک آلمان متحد است. ما در ۱۹۵۰ تدبیری اتخاذ کردیم تا در دورنمای یک آلمان و حتی یک اروپای متحد آقایی کنیم. حال اگر هم چندان از این وحدت خوشنود نباشیم، باز می‌توانیم دست بالا را حفظ کنیم چون اروپا وجود دارد.»^۳ تعریفی که «اوبر ودرین» در کتاب خود از میتران ارایه داده‌است تفاوت زیادی با جملات بالا ندارد: «تجسم و تصویری از

دهم»^۱ این توازن- در مواردی کاملاً تصنعی- میان قدرت فرهنگی و سیاسی، یعنی فرانسه و موتور اقتصاد اروپا یعنی آلمان در دوران پیش از وحدت آلمان بعضاً موفق بود، چون نفع دو کشور را در برداشت و قدرت عمل درشکته‌ی دو اسبی آلمان- فرانسه را حفظ کرد. با این حال در آن زمان فرصت‌های مناسب بسیاری که برای یک همکاری به نسبت نزدیک فراهم شد، از جمله به هنگام تعریف سیاست گرایش به شرق در دهه‌ی ۱۹۸۰ از دست رفت. اما با وحدت آلمان بخش مهمی از سازوکار تنظیمی روابط آلمان و فرانسه، کارکرد خود را از دست داد و نامعمول و کهنه شد. به موازات این امر و در ارتباط با ظهور قدرت جدید آلمان، تعیین هویت جدید فرانسه مطرح گردید که با تغییر دولت فرانسه در اول ژوئن ۱۹۹۷ مصادف بود.

بیم از ضعف

با وحدت آلمان در داخل اروپا و البته در درشکته‌ی دو اسبی آلمان- فرانسه، جابه‌جایی قدرتی به نفع آلمان صورت گرفت. این جابه‌جایی که به شدت از موضوع سنتی تقسیم نقش‌ها در بین آلمان و فرانسه فراتر می‌رود و حتی این درشکته‌ی دواسبی را از هم می‌گسلد، هم اکنون متأثر از آلام دیپلماسی

1. Helmut Schmidt, Die Deutschen und ihre Nachbarn. Menschen und Mächte II (آلمانی‌ها و همسایگان‌شان. انسان و قدرت II) Berlin 1990, p. 176.
2. Francois Scheer
3. Samy Cohen (Publisher), Mitterrand et la sortie de la guerre froide, Paris 1998, p. 53.

بیم‌های فرانسه از دید میتران در برابر یک آلمان بسیار بزرگ، شکل گرفته است.^۱

بیم فرانسه از بروز عدم توازن در بین دو کشور فقط در مواردی توجیه می‌گردید که کارشناسان فرانسه بر غلبه‌ی چنین احساساتی نسبت به ضعف‌های آلمان، پیش از همه در بخش اقتصاد و عملی‌کردن اقتدار دوباره کسب شده‌ی آن و به ویژه در زمینه‌ی سیاست خارجی بی‌توجهی می‌کردند.

این نگرش با افزایش احتمال فروپاشی قدرت شوروی که طبق توافق‌نامه‌ی ۱۸ اوت ۱۸۹۲ (بین فرانسه و روسیه) در تاریخ دیپلماسی فرانسه، وزنه‌ی قابل‌ی در برابر یک آلمان قدرت‌مند محسوب و به بازی گرفته می‌شد، دامنه‌ی گسترده‌تری می‌یافت. در فرانسه تصویر ناقصی (و گاه حتی کاذبی) از آلمان به وجود آمد که مدت مدیدی جناح چپ فرانسه را تحت تأثیر قرار داد. با این وجود برتری اقتصادی آلمان تقریباً هیچ‌گاه مورد بحث و تردید واقع نمی‌گردید. امروز آلمان با ۱۹۲۸ میلیارد یورو تولید ناخالص داخلی در مقابل ۱۲۸۳ میلیارد یورو فرانسه، به میزان قابل توجهی پیش افتاده است. فاصله‌ی آمار جمعیت نیز چندان فاقده اهمیت نیست (۸۲ میلیون سکنه‌ی آلمان در مقابل ۵۸/۶ میلیون نفر در فرانسه). این برتری

نیز باید شکل‌نسبی به خود بگیرد. امروز تولید ناخالص داخلی کل آلمان بالغ بر ۲۸ درصد تولید ناخالص داخلی اتحادیه‌ی اروپایی است، اما در ۱۹۷۲ تنها آلمان غربی ۲۹ درصد تولید ناخالص داخلی جامعه‌ی اروپا را تشکیل می‌داد.

در فرانسه اغلب در مورد آلمان قضاوت صحیحی صورت نمی‌گیرد، زیرا با وجود آن که آلمان منافع ملی کشور را به تازگی فاش کرده، اما در عین حال ناامن است و در حال تجربه‌ی یک بحران هویت. در این مورد به عنوان مثال کتاب «کریستین گراف فن کروکوف» با عنوان «تحریک‌آمیز «سقوط آلمان»^۲ یا تحلیل‌های «آرنولف بارینگ»^۳ به ذهن خطور می‌کند.^۴ اما مهم آن است که تشدید هراس از برتری آلمان (و نه فقط در اردوگاه چپ) ناشی از اوج‌گرفتن بحث بر سر چگونگی ترکیب آتی اروپا در ۱۹۹۷-۱۹۹۶ و مطرح شدن پیمان ثبات

1. Hubert Vedrine, *Les mondes de Francois Mitterrand*, Paris 1996, p. 445.

2. Christian Graf von Krockow, *Der deutsche Niedergang. Ein Ausblick ins 21. Jahrhundert*, Stuttgart 1998.

3. Arnulf Baring

۴. مقایسه کنید با:

Gougeon, *La crise du modele allemand in: Politique internationale*, Nr. 80, 1998, pp. 297.

آلمانی نیز همین برداشت را از آن داشتند. منشأ تشکیل این مؤسسه‌ها که به عنوان سازوکارهای تنظیم روابط آلمان-فرانسه عمل می‌کردند، یا توافق‌نامه‌ی ۱۹۶۳ الیزه بوده و یا بعدها به عنوان متمم در پروتکل الحاقی براساس حقوق بین‌الملل تثبیت شده‌است، هم‌چون سال ۱۹۸۸ که به مناسبت بیست و پنجمین سالروز تشکیل شورای امنیت و دفاع، شورای مالی و اقتصادی و شورای فرهنگی توافق‌نامه‌ی الیزه این اقدام صورت گرفت. اما در این جا می‌توان به این برداشت رسید که طرفین بی‌آن که از خود بپرسند آیا مؤسسه‌های موجود هنوز هم برای زمان حال، مناسب هستند یا خیر، همواره مؤسسه‌های جدیدی را به مجموعه‌ی حاضر اضافه می‌کرده‌اند. دلیل این امر پیش از

1. Pierre Moscovici

2. "Der Ausnahmezustand"

3. Pierre Moscovici, *L'urgence. Plaidoyer pour une autre politique*, Paris 1997, p. 110.

۴. همان‌جا، ص ۱۱۸.

5. Philippe Sassier, *L'Euro*, Paris 1998, p.

74.

6. Poitiers

۷. مقایسه کنید با: گزیده‌های کنفرانس مطبوعاتی رییس جمهور فرانسه، «ژاک شیراک»، و «لیونل ژوسپن»، نخست وزیر فرانسه، در:

Internationale Politik (IP), 11/1997, pp. 95, here p. 1996

(مصوب نشست سران اروپا در دویلین در دسامبر ۱۹۹۶) به عنوان «دیکتی‌آلمان» است. کتاب «پیر مسکوویکی»^۱ یکی از وزرای اخیر اروپا با عنوان «حالت فوق‌العاده»^۲ که در آن از «سقوط فرانسه»^۳ سخن به میان آمده و به ضرورت ارایه‌ی تعریفی نو از «رابطه‌ی یک‌جانبه‌ی آلمان-فرانسه»^۴ اشاره شده، برای این برداشت فرانسه از آلمان، آگاهی‌دهنده است. در ۱۹۹۸ «فیلیپ ساسیر»، روزنامه‌نگار، در کتاب خود درباره‌ی یورو نوشت، آلمان «برای دیگر کشورها قوانین و مقررات تعیین می‌کند».^۵ از این منظر معلوم می‌شود که چرا دولت جدید سوسیالیستی اولین گام‌های دیپلماتیک خود را به ضرورت، در فضایی از «برخورد با آلمان» برداشته است؛ این شیوه‌ی عمل ابتدا در جلسه‌ی مشاوره میان آلمان و فرانسه در ۱۳ ژوئن ۱۹۹۷ در شهر «پواتیه»^۶ آشکار شد. در جلسه‌ی مشاوره‌ی مشترک ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۷ چنین برخوردی، امکان بازکردن جایی برای عادی‌سازی روابط دوجانبه را فراهم آورد. «لیونل ژوسپن»، نخست وزیر در کنفرانس مطبوعاتی پایانی اظهار داشت که «ایده‌ی استقلال بانک مرکزی اروپا که ابتدا مورد اعتماد ما نبود»^۷ پذیرفته شده و این بیانات حاکی از تمایل فرانسه برای نزدیکی است؛ طرف‌های

همه آن است که روابط آلمان-فرانسه نوعی جایگاه ارزشی سمبلیک به توافق‌نامه‌ی الیزه بخشیده بود و از این‌رو نوسازی یا حذف آن یک حریم محسوب می‌گردید. از چندی پیش در فرانسه به تدابیری مبنی بر روزآمد ساختن توافق‌نامه‌ی الیزه در آینده اندیشیده می‌شد. در حزب سوسیالیست آلمان نیز چنین اندیشه‌هایی وجود دارد («گره‌ها رد شو» و «رودلف شارپینگ» در همین اواخر این مطلب را عنوان کردند).

اصلاح مؤسسات

تنها از اقدامات آغازین آلمان-فرانسه که فعالیت‌های خود را با اروپای مرکزی و شرق اروپا صورت می‌دادند، می‌توان بیان موفقی ارائه داد. اما حال این پرسش مطرح می‌شود که صرف‌نظر از برگزاری جلسات و برخی انتشارات، شورای فرهنگی آلمان-فرانسه چه کرده‌است. بارها در مواضع مهم سیاسی-فرهنگی روزنه‌هایی حاصل شده‌است؛ از جمله در ارابه‌ی یارانه‌ی فیلم یا در سیاست رسانه‌ها که در عصر جهانی کردن و رقابت آمریکا از اهمیت تعیین‌کننده‌ی برخوردارند. قرار است بررسی و مشورت در مورد موضوع‌های مذکور که در آینده‌ی نزدیک نقش عمده‌ی را در دیپلماسی

فرانسه ایفا خواهند کرد (در این مورد می‌توان به مذاکرات آتی سازمان تجارت جهانی اندیشید)، در ادارات مربوطه‌ی هر دو کشور انجام گیرد. اساساً چه کسی می‌داند که کمیسیون همکاری آلمان-فرانسه-که در سطح وزارت‌خانه‌ها عمل می‌کند- چیست؟ تاکنون هیچ‌کس به خود جرأت نداده‌است؛ که جزئی از این مؤسسات را تغییر دهد یا برخی از آنها را به منظور جایگزین کردن با مؤسسات یا بخش‌های دیگر، منحل کند؛ از این‌رو مسؤولان دولت و حکومت در تصمیم‌های مهم سیاسی و دیپلماتیک به سادگی آنها را دور می‌زنند.

همکاری آلمان-فرانسه باید در بسیاری از حوزه‌ها تعمیق گردد. در اینجا ابتدا سیاست‌های صنعتی و به عبارت دقیق‌تر، کاربرد روی راهبردی مشترک در ساخت راه‌آهن^۱ و نیز در حوزه‌ی مخابرات و ارتباط از راه دور^۲ مطرح می‌شود. اولویت دیگر، سیاست دفاعی و صنایع تسلیحاتی است. پژوهش مشترک کارشناسان دفاعی حزب سوسیالیست آلمان و فرانسه با عنوان صنایع تسلیحاتی مشترک، توجه دولت

۱. در این مورد باید به دلیل مبارزه‌ی رقابتی «زیمنس» و «آلستوم» (Alstom) اندیشید.

۲. در این زمینه نیز دیگر همکاری میان «تله‌کوم» فرانسه و آلمان کفایت نمی‌کند.

کارشناسان برای آخرین تلاش‌های «طرح دفاعی و امنیتی آلمان-فرانسه»^۵ در (نهم دسامبر ۱۹۹۶) با وجود آن که از برخی لحاظ بسیار جالب و قابل تحسین بود، آمادگی نداشتند. فرانسوی‌ها (و نه فقط چپ‌ها) جهت‌گیری این طرح را بسیار «هم‌سو با ناتو» دانستند و بر نزدیکی و مجاورت ایده‌های دوطرف تأکید ورزیدند. اما این بحث از سنتز و ترکیب نظرهای مطرح شده بی‌بهره بود. شورای دفاعی آلمان-فرانسه با وجود نظارت مجدد، در دسامبر ۱۹۹۶ نتوانست عدم توافق در مواضع اصولی و راهبردی دو کشور را تحت‌الشعاع قرار دهد. این مواضع برای آلمان، هم چون گذشته، تقویت ستون اروپا در پیمان ناتو و برای فرانسه (به ویژه از زمانی که دولت سوسیالیست در ارتباط با عدم توجه به منافع اروپا دست از پس‌گیری عقب‌نشینی فرانسه به سوی وحدت نظامی ناتو کشید)، تشکیل یک قدرت دفاعی ناب

فرانسه را جلب و سمت و سوی کار را به ویژه در مورد پیروزی سوسیال دموکرات‌ها در انتخابات بوندستاگ ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۸ تعیین کرده‌است. صرف‌نظر از این موضوع که «اروپا در آینده برای تکمیل و تحول مجموعه‌ی پیچیده‌ی تسلیحاتی دیگر امکان هیچ گونه اقدام منفردی را ندارد»^۱، آلمان و فرانسه انتظار دارند که به اتفاق، ضمن کمک به «تشکیل یک جامعه‌ی اروپایی... و هماهنگ‌سازی شیوه‌ی صدور تسلیحات»^۲ از آنها حمایت به عمل آورند و مردم اروپا را به این باور برسانند که باید «به طور مشترک و با توجه به وظایف عملیاتی از نیاز نیروهای مسلح آگاه شوند و از این وظایف به اهداف تسلیحاتی مشترک برسند»^۳.

حال دولت فرانسه ممکن است به یک حریم‌شکنی دست بزند یعنی صنعت هوا-فضا را خصوصی و ساختار آن را دگرگون سازد. در آوریل ۱۹۹۸ اعلام شد که شرکت «تامسون»^۴ خصوصی شده‌است، آن هم به این هدف که بخش صنعت هوا-فضا و الکترونیک دفاعی تقویت گردد. برای دولت روشن است که این اقدام شرط تغییر ساختار صنعت مشترک فضانوردی اروپاست. این اقدام شامل کار بر روی یک طرح مشترک راهبردی است که باید به تشدید مشارکت آلمان-فرانسه بینجامد. اغلب

1. SPD/PS- Papier: Europa braucht eine gemeinsame Rustrgindustrie. Publikation Ur.4/1998, Paris (Friedrich- Ebert- Stiftung) 1998, p.7

۲. همان ص ۶.

۳. همان ص ۷.

4. Thomson- CSF

5. Text in: IP, 5/1997, pp. 90.

اروپایی است.

با فرماندهی نیروهای مسلح هم‌پیمانان مذکور که ویژه‌ی عملیات‌های سریع به هنگام غلبه بر بحران است و نیز با هیأت‌های استقرار صلح، مشارکت کند. به هر حال امید بسیاری در مورد مانورهای مشترک ناتو و اتحادیه‌ی اروپای غربی در سال ۲۰۰۰ وجود دارد. در مسایل ناتو، فرانسه روی توافقی به نسبت نزدیک اروپا به ویژه آلمان- فرانسه حساب می‌کند و از این رو آنچه که «هربرت کرمپ»^۲ در مورد شورای ناتو [در ژوئیه‌ی ۱۹۹۷ در مادرید] در روزنامه‌ی «دی ولت»^۳ نوشته است، روی نخواهد داد: «در حالی که طرف‌های اروپایی در مسأله‌ی دولت‌هایی که باید دعوت شوند و یا مسأله‌ی پیچیده‌ی تقسیم رهبری به هیچ‌گونه اتفاق نظری نرسیده‌اند، سلطه‌ی آمریکا بارز است.» تمایل فرانسه، گسترش به سمت جنوب است که در دو بُعد یعنی پذیرش رومانی و اسلونی در ناتو و بُعد دیگر، تقویت کارکردهای فرماندهی آن در مدیترانه و در چارچوب اصلاح اتحادیه عنوان گردیده‌است. انگلیس دیدگاه آمریکا را در مورد افزایش بخشی از مبلغ اوراق بهادار پذیرفت، در حالی که آلمان سعی داشت سطح انتظارات

در همین زمان که فرانسه و ناتو در فاصله‌ی دسامبر ۱۹۹۵ تا ژوئن ۱۹۹۶ به یک‌دیگر نزدیک شدند، جناح مخالف آن زمان (یعنی قوای دولتی کنونی)، اعلام کردند که این گام فرانسه بدون اقدام متقابل آمریکا برداشته شده‌است. مصالحه‌یی که در شورای ناتو- برلین و در سوم ژوئن ۱۹۹۶- انجام گرفت، با وجود آن که شامل پیشنهادات جالبی بود (از جمله تشکیل احتمالی نیروهای ضربت چندملیتی در چارچوب اتحادیه‌ی اروپای غربی بدون مشارکت آمریکا ولی با جلب موافقت آن کشور)^۱، اما به هیچ وجه به تقسیم قدرت جدیدی در داخل ساختارهای فرماندهی ناتو نینجامید. امتناع آمریکا از به رسمیت شناختن یک فرماندهی اروپایی برای منطقه‌ی دریای مدیترانه (تنها با ممانعت ناوگان ششم آمریکا) مؤید این نحوه‌ی نگرش است و هیچ سازمان یا قدرتی از عقب‌نشینی فرانسه به سمت ساختارهای نظامی این پیمان جلوگیری نکرد.

این مطلب به معنای آن نیست که فرانسه به ناتو پشت خواهد کرد. حال به جای «یکپارچگی»، سخن از «تأثیر متقابل» می‌رود؛ در این جا تنها امید ناچیزی به پیشرفت‌ها و اقدامات محدودی وجود دارد. فرانسه قصد دارد

1. Text in: IP, 10/1996, pp. 87.

2. Herbert Kremp

3. Die Welt

معیارهای جهت‌گیری در سیاست خارجی فرانسه ذکر شده‌است.

فرانسه خود را در زمره‌ی دولت‌هایی می‌داند که امکان نفوذ بر جهان را دارند^۳، اما در عین حال می‌داند که میزان موفقیت آنها به تنهایی بسیار کم (و حتی گاهی صفر) خواهد بود. این دیدگاه به معنای صرف‌نظر از منافع ملی نیست؛ اما فرانسه از نسبی شدن قدرتش آگاه است^۴ و دیگر به جایگاهی بالاتر یا پایین‌تر از صدر اروپا و یا مطرح شدن به عنوان رأی و نظر اروپا نمی‌اندیشد، بلکه خود را یک دولت عضو، هرچند با نفوذتر از دیگران می‌داند. در مورد مفهوم اقتدار، نکته‌ی قابل تأملی وجود دارد، مبنی بر آن که تعهد بیشتر نسبت به طرف‌های عضو نه به معنای کاهش اقتدار، بلکه به مفهوم کسب اقتدار است.

حال فرانسه بیش از پیش سعی دارد، کنش‌های خود را در روندی تمام اروپایی وارد

1. Herbert Kremp, Es gilt das Nationale Wort, in: Die Welt, 11.7.1997

۲. مقایسه کنید با:

De l'utilite de la France. Entretien avec Hubert Vedrine, in: Politique internationale, No. 78, 1998, pp. 41.

۳. این دولت‌ها شامل هفت یا هشت کشور هستند که بالطبع آلمان نیز جزو آنهاست.

۴. البته این موضوع به لحاظ نظری، نو می‌باشد.

رومانی، اسلونی و کشورهای حوزه‌ی دریای بالتیک را به ستون اخبار دولتی بکشاند.^۱ در سراسر اروپا قرار است محرک همگرایی، یک توافق دوجانبه باشد، آنهم به میزانی که اروپا بتواند نظر خود را در یک جهان چندقطبی به کرسی بنشاند.

تعیین هویت در یک جهان چندقطبی

در اواخر سال ۱۹۹۷ «اوبر ودرین» وزیر خارجه‌ی فرانسه مصاحبه‌ی با عنوان «سودمندی فرانسه» انجام داد. وی از همان ابتدا به تعیین این هویت جدید پرداخت: «در اغلب موارد فراموش می‌کنیم نمادهای حیثیت، قدرت و موقعیت‌ها که حامل تاریخمان هستند، از ۱۹۸۹ به روزمرگی کشیده شده و یا ارزش نسبی پیدا کرده‌اند. امروزه دیپلماسی باید به طرح مسایل زیر پردازد: چگونه می‌توانیم به این دنیای جهانی (شده)، به مراجع چندجانبه‌یی که دایم اهمیتشان افزون می‌گردد، به ویژه به درون مؤسسه‌های اروپایی نفوذ کنیم؟ ادامه‌ی روند وحدت اروپا چگونه باید باشد تا علاوه بر عدم کاهش نفوذ ما، به تقویت آن نیز بینجامد؟ در مقابل ابرقدرتی چون آمریکا که دوست ماست، اما تمایل به سلطه‌طلبی دارد، چه سیاستی را باید در پیش بگیریم؟^۲ در این اظهارات،

تغییر داد و به توفیق‌هایی نیز دست یافت، زیرا با وجود آن که هنوز هم می‌توان راهبردهای مشترک (در مقابل کشورها و مناطق) را به اتفاق تصویب کرد، اما اقدامات ملموس باید با تصمیم اکثریت تعیین گردند. از این‌رو فرانسه براین مسأله پافشاری خواهد کرد که نماینده‌ی عالی سیاست خارجی و امنیتی مشترک که قرار است یک یگان برنامه‌ریزی و هشدار پیش‌هنگام از وی پشتیبانی کند، به هیچ‌روی یک کارمند عالی ساده نباشد بلکه به عنوان یک شخصیت مطرح سیاسی عنوان گردد که می‌تواند به گونه‌ی قانع‌کننده نمایندگی منافع اتحادیه‌ی اروپایی را در خارج به عهده بگیرد. خواست فرانسه برای تعیین هویتی جدید که در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ نیز نسبت به آن بی‌توجهی می‌شد و یا با ناشیگری مسووب بروز خشم و عصبانیت می‌گردید، هم‌اکنون صورت‌های دیگری به خود گرفته است؛ دیگر خواست فرانسه آن نیست که به تنهایی جلودار صحنه باشد، بلکه می‌خواهد روی موضع همکاری حساب کند و نماینده‌ی یک هویت اروپایی باشد. این خواست، مشروط به تساوی حقوق این کشور با آلمان است.

ترجمه: لادن مختاری

کند و این تغییر جهت بازهم تشدید خواهد شد. به عنوان مثال دولت فرانسه این اقدام اخیر یعنی تقویت روابط با تونس مبنی بر نزدیکی آن به اتحادیه‌ی اروپایی را جزو اصلی گفت‌وگوهای اروپا و کشورهای حوزه‌ی دریای مدیترانه می‌داند. هدف از بازگشت فرانسه به خاور نزدیک به ویژه از زمان انتقاد رسمی «ودرین» از سیاست اسرائیل و عدم توجه به روند صلح و نیز دیدار «بنیامین نتانیاهو» از پاریس، تعهد بیشتر اتحادیه‌ی اروپایی، آن هم با ارایه‌ی حمایت‌های مالی در این منطقه از جهان است. در این منطق جست‌وجوی یک ابتکار عمل مشترک دو یا چندجانبه براساس الگوی ابتکار عمل آلمان-فرانسه در کوزوو (که متأسفانه نتوانست به حد کافی پیش برود) حذف می‌شود.

فرانسه از تلاش آلمان برای دستیابی به جایگاهی در شورای امنیت سازمان ملل حمایت می‌کند، شاید به این دلیل که چنین جایگاهی شایسته‌ی آلمان (و هم چنین دیگر کشورها) است و به این ترتیب ممکن است همکاری آلمان و فرانسه ابعاد جدیدی بیابد. از این تأملات چنین برمی‌آید که فرانسه قصد دارد به گونه‌ی مؤثر و اقتصادی به «سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا»^۱ شکل دهد. در ۱۵ ژوئن ۱۹۹۷ نشست سران در آمستردام مواردی را در این زمینه، با هدف ابتکار عمل‌های فرانسه

1. GASP (=Die Europ"aische Gemeinsame Aussen- and Sicherheitspolitik)